

بسم الله الرحمن الرحيم

## عنوان

شناخت ۳- درون نگر – فکر و اندیشه

## چکیده

در راستای بررسی روش تاثیر گذاری بر تصمیم گیری انسانها که در شیوه جنگ شناختی دشمن به آن تکیه میشود .

ابتدا شناخت را از دیدگاه برون نگر و سپس در ابعاد درون نگر مطالعه نمودیم و دانستیم که ساده ترین وسیله شناخت در مرحله حسی و تجربی حاصل میشود .

در مراتب بعدی انسان از مفاهیمی که کسب نموده برای تفکر و اندیشیدن استفاده می نماید .

تفکر و اندیشه با کلیه عواملی که بر آن موثر میباشد زمینه را برای تعقل و تصمیم گیری مهیا می نماید تا انسان بطور منطقی و با تکیه بر ارزشهای حقیقی تصمیم گیری کند .

در این مقاله با بعضی از این عوامل که بطور خودآگاهانه و یا ناخود آگاهانه بر حاصل و نتیجه یک تفکر و اندیشه اثر میگذارد آشنا می شویم .

این مقاله تالیفی از نکات مربوط به عنوان، است که از تفسیر حضرت آیت الله جوادی آملی گرفته شده است .

## واژه های کلیدی

تفکر، اندیشه، تبلیغ، ذکر، هنر، توهم، گمان

## معرفت شناسی تجربی؛ سرّ جهل اکثر مردم بر جهان آخرت

اکثر مردم نمی دانند که بعد از مرگ خبری هست زیرا معیار معرفت و دانش اکثر مردم، حس و تجربه حسی است مستحضری که از نظر معرفت شناسی کف دانش یعنی آنچه از این پایین تر دیگر ما سواد و علمی نداریم همان معرفت شناسی حسی است گرچه کارآیی آن بیشتر است کارآمدتر است مشکلات مردم را حل می کند ولی از این پایین تر ما دیگر سوادی نداریم خلاصه این دبستان سواد است بعد از معرفت شناسی حسی، معرفت شناسی نیمه تجربی ریاضی است بعد از آن معرفت شناسی کلامی و فلسفی است بعد از آن

معرفت‌شناسی عرفان نظری است، بعد از آن هم معرفت‌شناسی شهودی؛ اینها کار بشر عادی است و حی در این محدوده نیست و حی برتر از آن است که در این محدوده قرار بگیرد آن شهود محض است و عصمت تام در این ردیف نیست. قسمت ۲/روم

### ناتوانی علوم تجربی از اظهار نظر درباره معرفت‌شناسی تجربی

دانش‌های بشری که اگر انسان از کلاس‌های ابتدایی شروع کند از معرفت حسی و تجربی پایین‌تر ما سواد نداریم از این پایین‌تر می‌شود جهل اگر کسی معیار معرفت‌شناسی او حسی و تجربی باشد این از نظر جهان‌بینی، از نظر معجزه، وحی، نبوت، امامت، ولایت، توحید، احدیت، احدیت این‌گونه از معارف این اصلاً نه حقّ نفي دارد نه حقّ اثبات دارد نه حقّ شك دارد فقط باید ساکت باشد برای اینکه او ابزار داور ندارد او اگر با معرفت‌شناسی حسی بخواهد بگوید خدا حق است دستش کوتاه است حرف غیر عالمانه زده چون خدا را که با حس و تجربه نمی‌شود ثابت کرد اگر بخواهد بگوید نیست دستش خالی است چون يك موجود مجرد را که نمی‌شود با امر حسی نفي کرد اگر بگوید من شك دارم حق ندارد برای اینکه شك، فرع بر تعارض ادله است در قلمرو حس و تجربه که ادله نفي و اثبات تجربی حضور ندارند تا متعارض باشند این فقط وظیفه‌اش سکوت است خب چه چیزی بدتر از اینکه انسان نتواند درباره جهان فکر کند اصلاً سرمایه ندارد ولی وقتی دستش در معرفت‌شناسی باز بود پذیرفت که معرفت‌شناسی مراتبی دارد کف این معرفت‌شناسی حس است و تجربه حسی، بعد ریاضی است این دو محدوده توانا نیستند بعد مسئله کلامی و فلسفی است دستش باز است آن وقت اگر - ان شاء الله - مستقیم راه را طی کرد این معارف را اثبات می‌کند اگر کج‌راه رفت نفي می‌کند و اگر نتوانست راه را ادامه بدهد شك می‌کند غرض این است که شك کردن، نفي کردن، اثبات کردن در محدوده جهان‌بینی برای کسی است که ابزار معرفت‌شناسی تجربی دارد فرمود اکثری مردم دستشان خالی است چرا، برای اینکه **(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا)** این در مقام تحدید است یعنی فقط همین حس و تجربه را دارند هر چه را ببینند باور می‌کنند نبینند باور نمی‌کنند. قسمت ۲/روم

تفسیر علامه طباطبایی بر «يعلمون» در آیه به معرفت‌شناسی حسی و ناتوانی آن

اینکه می‌بینید زمخشری در کشف این **(يَعْلَمُونَ)** را بدل «لا يعلمون» گرفته بدون لطافت ادبی نیست اما فوق این معنای لطافت ادبی همان مطلبی است که سیدنا الاستاد در *المیزان* اشاره کرده حرف زمخشری در کشف این است که اینها «لا يعلمون» یعنی درباره معارف الهی اینها عالم نیستند چرا، برای اینکه چیزی را می‌دانند که در آن سقف کار آمدی ندارد [۴] اینها **(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)** خدا و وحی و قیامت و نبوت و امامت که ظاهر حیات دنیا نیست این حیات دنیا این روی سگه است آن طرفش که قیامت است آن طرف دنیاست آن امر غیبی است اگر کسی عالم غیب و الشهاده را بخواد بشناسد باید **(يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)** [۵] باشد کسی **(يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)** است که معرفت‌شناسی تجربیدی داشته باشد اگر کسی معرفت‌شناسی تجربیدی نداشت فقط «یؤمنون بالشهادة» است دیگر **(يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)** نیست و عالم غیب و شهادت را باور ندارد و مانند آن.

#### اکتفا به معرفت حسی ثمره زیر آوار رفتن چراغ فطرت و عقل

بعضی همان‌طور که در بحث‌های قبل داشتیم این چراغ عقل را این فتیله را پایین کشیده **(قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)** [۶] فرمود ما هیچ کسی را ناقص خلق نکردیم ما همه را با سرمایه الهام فجور و تقوا آفریدیم **(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** [۷] اما **(قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ)** [۸] خسارت یعنی سرمایه باختن خب مرتب اغراض، مرتب غرایز، مرتب خودش را توجیه کند مرتب حرف‌های عقل را دفن کند دیگر صدای عقل را نمی‌شنود اگر این چنین شد **(قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)** این تدسیس کرده است غیر از دس است این باب تفعیل برای تکثیر، تغلیظ، تشدید و مانند آن است اوایل امر انسان این فطرت را مدسوس می‌کند بعد مُدَسَّس می‌کند از بس دسیسه کرده با خودش کلنجار رفته با اغراض و غرایز خواسته‌های خود را توجیه کرده این فطرت بیچاره را زنده به گور کرده حرف او را نمی‌شنود وقتی حرف او را نشنید می‌گوید: **(لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً)** [۹] چنین افرادی فقط **(ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)** را می‌فهمند اما وقتی قدری جلوتر برود فکر بکند درباره خودش، درباره نظام، این دسیسه‌ها را بگذارد کنار آن مدسوس را مکشوف کند آن مستور را مشهور کند آن دهن‌بسته را باز کند ببیند چه چیزی می‌گوید این می‌فهمد این نظام به حق دارد زندگی می‌کند. قسمت ۲/روم

تحقیق یا حقیقت یابی

## تبیین قرآنی امکان استفاده همگان از آیات و نشانه‌های الهی

پرسش: قرآن برای افراد مخصوصی فرستاده نشده. پاسخ: نه، اما همه می‌توانند این معنا را داشته باشند اگر گروهی عاقل نبودند گروهی عالم نبودند لاقلاً گوش شنوا داشته باشند فرمود خب همگان که اهل تحقیق نیستند بالأخره انسان دو قسم است يك قسم از استعداد برتری برخوردارند اهل درس و بحث و حوزه و دانشگاه و دقت و استدلال و نظریه‌پردازی‌اند این می‌شود **(لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)** گروهی این تحقیق را یا قدرتش را ندارند یا فرصتش را ندارند ولی آن قدر هست که باید بفهمند گوش به حرف صاحب‌نظران بدهند.

پرسش: ... پاسخ: این نظم که این بدن را به وسیله خواب با استراحت تأمین می‌کند و این خستگی را کاملاً برطرف می‌کند فرمود شب، آیت الله است روز، آیت الله است منتها شب يك آیت تاریک است روز آیت روشن است که در سوره مبارکه «اسراء» گذشت فرمود: **(وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً)** [۶] هر دو آیت خدایند آن نظم دقیق ریاضی که زمین گُروی باشد این رویش سایه باشد آن رویش روشن باشد و بگردد این لیل و نهار حاصل شود همین است. پس افراد اگر صاحب‌نظر بودند می‌شود **(لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)**، **(لِلْعَالَمِينَ)**، **(لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)** و مانند آن، اگر صاحب‌بصر و صاحب‌نظر نبودند لاقلاً باید گوش شنوا داشته باشند فرمود: **(لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ)** دو راه که بیشتر نیست به نحو مانعة‌الخلو که جمع را شاید انسان یا باید گوش به حرف صاحب‌نظر بدهد یا خودش نظریه‌پرداز باشد فرمود در قیامت يك عده می‌گویند ای کاش ما یکی از این دو گروه بودیم **(لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ)** [۷] یا خودمان نظریه‌پرداز بودیم یا گوش به حرف دانشمندان دینی و انبیا و اولیا می‌دادیم اگر نه انسان اهل گوش باشد نه اهل هوش باشد خب **(خُدُوهُ فَعُلُوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوُهُ)** [۸] دامن‌گیرش می‌شود اینجا فرمود يك عده **(يَعْقِلُونَ)** اند يك عده **(يَسْمَعُونَ)** بالأخره آدم می‌فهمد که نمی‌فهمد و می‌فهمد که این نظم يك حساب و کتابی دارد خب این برای چه خلق شده انسان همین بیاید و برود و بخورد و لیل و نهار بشود که هیچ این می‌شود عبس، پس انسان برای چه خلق شده؟! این سؤال را از دو راه جواب می‌گیرد یا با مراجعه به براهین عقلی جواب می‌گیرد یا با مراجعه به آیات و روایات جواب می‌گیرد که اینجا مانعة‌الخلو است جمع را شاید، عقل در مقابل شرع نیست در مقابل سمع است **(لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ)** اینجا هم **(لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ)** را در قبال **(لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)** قرار داده. قسمت ۷/روم

در سوره مبارکه «عنکبوت» و اینها هم گذشت که علم، هدف نیست علم، نردبان خوبی است که ما به عقل برسیم فرمود این امثال را که ما می‌زنیم **﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾** اما **﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾** [۹] که بحث مبسوط این آیه در سوره «عنکبوت» گذشت فرمود دانشمندان نردبان به دست‌اند هنوز به مقصد نرسیدند عالم حوزوی و دانشگاهی مادامی که عالم و دانشمند است و درس خوانده است به مقصد نرسیده این نردبانی در دست اوست اگر این نردبان را گرفت و بالا رفت و عاقل شد - که عقل، **﴿ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان﴾** [۱۰] است - این به مقصد رسیده است فرمود ما عالم نمی‌خواهیم ما عاقل می‌خواهیم **﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾** این چنین نیست که علم، هدف باشد در همان آیه سوره مبارکه «توبه» که فرمود به حوزه‌های علمیه بروید **﴿لِيَتَفَقَّهُوا﴾** بعد فرمود چه کار بکنید حالا فقیه شدید در دین تفقه پیدا کردید حکیم شدید مسئله‌دان شدید چه کار باید بکنید کتاب بنویسید، درس بگویید، سخنرانی بکنید، با نوشتن مقاله سخن‌خوانی بکنید اینها را ما نمی‌خواهیم ما می‌خواهیم آن قدر عرضه پیدا کنید که مردم را انذار کنید وقتی گفتید جهنم هست مردم باور کنند این از هر معمّی ساخته نیست که مردم حرفش را باور کنند باور کردن، حرف کسی را لازم دارد که عمری در محلّ خودش تجربه نشان داده باشد سابقه خوب داشته باشد علم و عمل داشته باشد تا وقتی گفت جهنم، مردم باور کنند فرمود شما بروید درس بخوانید و کتاب بنویسید و استاد بشوید **﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾** بعد «و لیدرسوا» یا «لیصنّفوا» یا «لیؤلّفوا» اینها نیست **﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾** [۱۱] این را مطمئن باشید این هنر و عرضه نصیب هر کس نیست که مستمعان پای منبر يك واعظ جهنم را باور کنند تا باور نکردند وضع همین است که می‌بینید اگر باور کردند دنیا يك بهشت نقد است مردم تا از قیامت هراس نداشته باشند تا ندانند عمل، زنده است و عامل را رها نمی‌کند و عامل در چنگ اوست به هوش نمی‌آیند پس انسان یا خودش باید عاقل باشد که **﴿ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان﴾** یا گوش به حرف عاقل بدهد در قیامت هم آنها گیرشان این است می‌گویند ای کاش ما یا می‌فهمیدیم یا گوش به حرف نخبگان می‌دادیم گفتند: **﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾**. قسمت ۷/روم

در سوره مبارکه «حج» هم این دو آیه آمده بود که قبلاً بحث شد جدال بغیر علم می‌شود باطل در سوره «حج» آیه سه و آیه هشت آنجا مشابه یکی از همین آیاتی است که در سوره «لقمان» آمده در سوره مبارکه «لقمان» يك مطلب است در سوره مبارکه «حج» جامع‌تر، مفصل‌تر آیه سه و آیه هشت است فرمود اگر تابعی محقق باش، متبوعی محقق باش، امامی محقق باش، مأمومی محقق باش اگر خواهی از کسی پیروی

کني بايد تحقيق باشد بخواهي رهبري کني بايد محققانه باشد که فرق آيه سه و آيه هشت سوره مبارکه  
«حج» قبلاً گفته شد. قسمت/ ۱۸ عنکبوت

### هشدار قرآن بر ضرورت باور انسان بر فقر ذاتي خود

اگر ما اين **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ)** را خوب ادراك کنیم «لو کنا متحققين» نه «محققين» اگر ما تحقيقات علمي را اول انجام بدهيم که از تحقيق علمي هيچ کاري ساخته نيست مگر اينکه به تحقق برسد يعني يك محقق چيزي را که فهميد وقتي به جان خود گره نزد يك پژوهشگر علمي تحقيقي است که کاري از او ساخته نيست چيزي هم نصيب او نمي شود طولي هم نمي کشد که از يادش مي رود اما وقتي اين تحقيق به تحقق رسيد يعني باور کرد و مطابق آن حرکت کرد اين مي تواند به خودش اجازه بدهد که اگر ما به اين آيه خوب توجه مي کرديم «کان ينبغي لنا لو کنا متحققين بفهم هذه الآية أن نبكي بدل الدموع دماً [۱۱]» براي اينکه اين آيه دو مطلب نمي خواهد به ما بفهماند غالباً ما وقتي مبتدائي داشتيم، خبري داشتيم، قيدي داشتيم اين جمله دو مطلب را مي فهماند يکي اثبات آن خبر براي مبتدا، يکي هم براي تفهيم آن قيد، اگر گفتند «زيد قائم في الدار» اين دو مطلب را مي فهماند يکي اينکه قيام را براي زيد ثابت مي کند يکي اينکه اين قيامش هم در دار است «زيد معلّم في المسجد أو في المدرسة» اين دو مطلب را مي فهماند يکي ثبوت خبر براي مبتدا، يکي هم جاي آن خبر.

### سرّ تعبير برخي از مفسران در «نبکي بدل الدموع دماً» در فهم آيه

اما اين بزرگواران مي گویند در **(أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ)** اين **(أَنْتُمْ)** مبتداست **(الْفُقَرَاءُ)** خبر است **(إِلَى اللَّهِ)** مفعول واسطه است اين جمله که قيدي براي خير است و آن قيد متعلق به خير است و مفعول واسطه است يك پيام دارد دو پيام ندارد و اگر ما اين را مي فهميديم و توجه به آن داشتيم به جاي اشک، خون جاري مي کرديم اولاً بايد اشک مي ريختيم «و سلاحه البكاء» را پيدا مي کرديم چون انسان اگر مسلح نباشد که نمي تواند جهاد اکبر داشته باشد، اگر ما بايد در جهاد اکبر شرکت کنیم و پيروز بشويم بارها ملاحظه فرموديد که اسلحه و سلاح جهاد اصغر، آهن است و سلاح جهاد اکبر، آه است نه آهن خب اگر کسي بخواد جهاد اوسط يا جهاد اکبر داشته باشد در مسائل اخلاقي، در آن بيان نوراني حضرت امير (سلام الله عليه) که در دعاي «کمیل» آمده است که فرمود: «و سلاحه البكاء [۱۲]» اين گريه، اسلحه است. ما براي گريه بايد مقدمات علمي فراهم

بکنیم حالتی پیدا بشود تا بنالیم و این ناله، سلاح ما باشد. این بزرگواران می‌گویند گریه کافی نیست «نَبْکِی بدل الدموع دما» چرا؟ برای اینکه این آیه آمده به ما حیات داده این آیه دو چیز نمی‌خواهد بفهماند برای اینکه ما فقیرمان را همه می‌دانیم چه کسی است که نداند فقیر است ما صدر و ساقه زندگی ما نیاز است ما به هوا نیاز داریم، به آب نیاز داریم، به غذا نیاز داریم، به خاک نیاز داریم، به خواب نیاز داریم، به دارو نیاز داریم همه نیاز هست دیگر، فقیر بودن انسان یک چیز مجهولی نیست که تا آیه نازل شود که ای انسان! شما فقیر هستی. قسمت ۱۰/فاطر

## انواع علم

باید در اصول از سه قسم علم باید بحث بشود منتها حالا اصول رسالتش را عمل نکرده و نمی‌کند در اصول از مسائل معرفتی سه قسم باید بحث بشود یک قسمت دون الحجّه است مثل ظنّ و قیاس و خیال و گمان و وهم که ظنّ غیر معتبر، قیاس و مانند آن اینها دون الحجّه اند یک قسمت اند که حجّت اند آن علم متعارف است و طمأنینه‌ای که در حدّ علم است یک قسم سوم که در اصول نیست و باید باشد و اصول این رسالتش را انجام نداد و باید انجام می‌داد آن علمی است که فوق الحجّه است یعنی علمی است که مهم‌تر از آن است که کاربرد فقهی و اجتماعی داشته باشد و آن علم ملکوتی و علم غیب است این بیان را از مرحوم کاشف‌الغطاء یک روز در همین مسجد از کشف‌الغطاء خواندیم شما می‌بینید غالب این فقهایی ما، یحْتَاط، أحوط و مانند اینها در کلامشان هست اما مرحوم کاشف‌الغطاء یک فقیه فحلی است «یَجِب»، «یَحْرُم» این سلطان فقه است این مرد بزرگوار، مسئله أحوط و اینها در بیانش خیلی کم است.

پاسخ: بله اگر این حرف در اصول بود دیگر کتاب شهید جاوید نوشته نمی‌شد اگر این را طلبه بداند و بفهمد زبانش را هم مواظب است دیگر نمی‌گوید امام حسین - معاذ الله - نمی‌دانست و اگر می‌دانست چرا می‌رفت! علم ملکوتی که سند فقهی نیست غرض این است که مرحوم کاشف‌الغطاء (رضوان الله علیه) این را مطرح کرده [۹] و سند مرحوم کاشف‌الغطاء هم این است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ما وقتی که در جامعه داریم حکومت می‌کنیم داریم بین مردم داوری می‌کنیم، **إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ** «ما در محاکم که به علم غیب عمل نمی‌کنیم بیّنه کسی آورده عمل می‌کنیم یمین آورده عمل می‌کنیم جامعه را با علم ملکوتی مأمور نیستیم اداره کنیم یک وقت است معجزه اقتضا می‌کند

مطلب دیگر است خب طبق این آیه یقیناً وجود مبارك پیغمبر از همه امور باخبر است فرمود: **﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾** [۱۰] تحقیقاً خدا کار شما را می‌داند تحقیقاً پیغمبر می‌داند مسئله عرض اعمال يك خبر و دو خبر نیست الآن بسیاری از اینها که درباره امام زمان کار می‌کنند فقط منتظر ظهور حضرت‌اند آن يك برکتی است اما عرض اعمال در آن اصلاً مطرح نیست که همه کارهای ما را نزد حضرت می‌برند حضرت باخبر است ما باید چه کار کنیم خجالت نکشیم مشمول دعای آن حضرت باشیم اگر امام زمان هست خب می‌بیند ما چه می‌کنیم وقتی می‌بیند به حساب ما خواهد رسید **﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾** که منظور از مؤمنون، اهل بیت‌اند [۱۱] خب پس با این آیه یقینی هر کاری که ما می‌کنیم پیغمبر می‌بیند اما بالصراحه اعلام کرد مردم! ما در محکمه قضا در دستگاه قانون‌گذاری در دستگاه اجرائیات در دستگاه اداره زندگی کاری با علم غیب نداریم با علم غیب با شما عمل نمی‌کنیم آن حساب قیامت دارد ما اگر بخواهیم مطابق با علم غیب عمل بکنیم که همه شما مجبورید که اطاعت کنید اینکه کمال از بین می‌رود شما باید آزادانه زندگی کنید فرمود: **﴿إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ﴾** بعد فرمود اگر کسی شاهد دروغ آورد یا سوگند دروغ یاد کرد محکمه من به استناد بیینه یا شاهد مالی را از کسی گرفته به او داد مبادا بگوید من در محکمه پیغمبر این مال را از دست خود پیغمبر گرفتم این **﴿فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ﴾** [۱۲] «این شعله‌ای است که دارید می‌برید و من می‌بینم شعله است ولی شما را آزاد گذاشتیم اگر این طور نباشد که بشر مجبور می‌شود در اطاعت. در *رسائل* در کفایه این باید دهها بار گفته می‌شد که علم غیب ملکوتی امام برای ما ممّا لا ریب فیه است (اولاً) و این فوق‌الحجّه است (ثانیاً) اگر معصوم با علم غیب که فلان‌جا زهر است فلان‌جا سمّ است فلان‌جا قتل است اگر ذات اقدس الهی دستوری ویژه بدهد بله، وگرنه آن حجّت شرعی نیست علمی که حجّت شرعی نیست اگر در اصول دهها بار گفته می‌شد ما دیگر خطر شهید جاوید را نمی‌داشتیم. قسمت ۸/نمل

### تقسیم علم به علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین و خشیت نشانه آن

فرمود: **﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾** [۶] آن به حساب می‌آید پس علم‌الیقین مرزش جداست؛ یعنی علم به ثمرنشسته، علمی که به عقل عملی آمد و **﴿ما عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان﴾** [۷] «آن را آبیاری کرده این می‌شود علم‌الیقین، این زمینه است برای اینکه انسان بتواند به عین‌الیقین برسد از آن به بعد



به حقّ الیقین بار یابد پس «فالعلم علی أربعة أقسام» قسم اولش اصلاً بیرون دروازه است آن سه قسم داخل است. آن قسمی که بیرون دروازه است از آن کاری ساخته نیست نظیر «ما أكثر الضجيج و أقلّ الحجيج [۸]» آن علمی که درون دروازه است این با عقل همراه است وقتی پخته شد به خشیت می‌رسد وقتی به خشیت رسید به مقام رضوان بار می‌یابد.

### تشبیه علم به نردبان در قرآن و شرط ثمردهی آن

در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود علم یک نردبان است این نردبان را شما به دست چه کسی می‌خواهید بدهید اگر به دست یک مغنی چاهکن بدهید این با این نردبان می‌رود ته چاه، اگر به دست یک مهندس فنّان بدهید با این می‌رود سقف و تزیین می‌کند این نردبان به دست چه کسی باشد فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ یعنی عالم باید این نردبان را به دست عقل بدهد تا عقل روی دوش علم پا بگذارد بالا برود ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ \* خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [۹] و اگر علم شده نردبان، به دست مغنی نیفتاد به دست مهندس افتاد و انسان، مصداق ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ [۱۰] شد بالا آمد می‌شود عاقل. قسمت ۴ / فاطر

### بندگی خدا و خشیت از او و رضای متقابل الهی ثمره علم با عقل

وقتی عاقل شد «عُبد به الرحمن» می‌شود وقتی «عُبد به الرحمن» شد اهل خشیت می‌شود، ناله می‌شود، گریه می‌شود، و سلاحه البكاء «می‌شود آن وقت هم از خدا راضی است هم خدا از او راضی است.

### عالم عاقل اهل خشیت، مصداق (رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ)

این اهل خشیت خصیصه‌ای دارند که در آیه هشت سوره مبارکه «بیته» مشخص شد فرمود: ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ﴾ اگر در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ [۱۱] این (رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ) برای اهل خشیت است تازه اینها در راه هستند به مقصد نرسیدند مقصد

کجا، خشیت کجا! برای اینکه کسی که به مقام رضوان بار یافت راضی عن الحق شد، اعمال و عقایدش مرضی حق شد اگر به مقصد رسیده باشد که دیگر به مقصد رسیده نمی‌گویند بیا بالا این معلوم می‌شود در راه است این نفس مطمئنّه، نفس راضیه، نفس مرضیه این سه رکن را دارد تا به او بگویند بیا بالا ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ در حالی که این اوصاف را داری اگر مطمئنّه هستی، اگر راضیه هستی، اگر مرضیه هستی می‌گوییم بیا بالا معلوم می‌شود نرسید دیگر، رسیدن حساب دیگری دارد شما دیدید وقتی بارندگی می‌شود همه این آب‌های نهرها به بحر می‌رسد اما اینها خیلی‌هایشان به همین لبه دریا که رسیدند آرام می‌شوند اگر سیل خروشان بیاید خیلی از آب‌ها را می‌شکافت تا وسط دریا برود وگرنه این نهرهای عادی به همان ساحل که رسیدند آرام می‌شوند. نفس مطمئنّه، نفس راضیه، نفس مرضیه در راه است که از این به بعد به آن می‌گویند: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ بعد ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّاتٍ﴾ [۱۲] به جَنَّتِ اللّٰه برسد نه ﴿جَنّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [۱۳]. قسمت ۴ / فاطر

### علم توحیدی زمینه‌ساز عاقل و اهل خشیت شدن انسان

اینها زمینه‌اش علم توحیدی است علم توحیدی نردبان خوبی است که انسان را عاقل می‌کند علامت عقل هم خشیت است وقتی خشیت شد به رضوان بار می‌یابد راضیه می‌شود، مرضیه می‌شود، مطمئنّه می‌شود بعد شایسته خطاب است که بیا بالا، این خشیت را هم باید موخّدانه اهل خشیت باشد در سوره مبارکه «احزاب» گذشت ما در همه امور موظّفیم موخّد باشیم حتی در هراس و امید، اگر می‌ترسیم فقط از خدا بترسیم و اگر امیدواریم فقط به خدا امیدوار باشیم دیگر خدا و خلق خدا، از خدا و از خلق خدا این دیگر با توحید سازگار نیست. قسمت ۴ / فاطر

### سرّ باخبر شدن انسان کامل از علم غیب

سرّش این است که جهان را ذات اقدس الهی خودش اداره می‌کند «مَمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» مظاهر او، مدبّرات او تحت تدبیر او هستند که فرمود: ﴿قَالَ الْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [۳۵] مدبّرات امر یعنی فرشته‌ها جهان را با اسمای الهی اداره می‌کنند در همین دعای «کمیل» می‌خوانیم «و بأسمائك الّتی ملأت أركان كلّ شيء» [۳۶] «این اسما که کارگردانان الهی‌اند اینها الفاظ نیستند کسی لفظی را بگوید بتواند مرده را زنده کند مفهوم نیستند کسی معنایی را تصور کند بتواند مرده را زنده کند اسما، حقیقت خارجیه‌اند که برخی از اشیا مظاهر آنها هستند

آن حقیقت خارجیه اثر دارد اگر کسی گوشه‌ای از آن اسما نزدش بود **﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾** [۳۷] خب این می‌داند تخت کجاست تخت را از یمن تا فلسطین قبل از چشم به هم زدن می‌آورد.

### فرق انسان کامل با فرشتگان در بهره‌مندی از علم غیب

اینها اسمای الهی هستند فرشته‌ها که مدبّرات امرند عالم را با اسما اداره می‌کنند این اسما حقایق الهی است این حقایق الهی را ذات اقدس الهی به انسان کامل آموخت قصّه حضرت آدم (سلام الله علیه) «قضیه شخصیه فی واقعه» نیست که برای حضرت آدم باشد این برای انسان کامل است برای این مقام است هر کسی به مقام انسان کامل معصوم رسید علم اسما نزد اوست امروز وجود مبارک ولی عصر روی این کرسی نشسته است صاحب این مقام است خدای سبحان اسمای خود را تعلیم انسان کامل می‌دهد که خلیفه اوست **﴿وَوَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾** [۳۸] بعد دستور می‌دهد این خلیفه‌الله این اسما را در حدّ گزارش و انباء به ملائکه خبر بدهد نه در حدّ تعلیم نفرمود «یا آدم علمهم» فرمود: **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾** [۳۹] در حدّ گزارش، فرشته‌ها از اسمای الهی باخبر شدند این گزارش هم باید مع‌الواسطه باشد نه بلاواسطه پس دو مشکل برای فرشته‌ها هست یکی اینکه آنها نمی‌توانند عالم به حقیقت اسما باشند فقط نبأ را دریافت می‌کنند یکی اینکه این انباء هم باید به وسیله انسان کامل باشد اگر بلاواسطه می‌توانستند فیض را از خدای سبحان دریافت کنند خدای سبحان اینها را باخبر می‌کرد. جهان با اسما اداره می‌شود (یک) این اسما را مدبّرات امر می‌دانند و اداره می‌کنند (دو) این مدبّرات، شاگردان انسان کامل‌اند که الیوم وجود مبارک حضرت است (این سه) آن وقت این ملائکه باخبرند آن انسان کامل باخبر نیست. قسمت ۱۰/لقمان

ائمه کفر واقعاً دو کار انجام می‌دهند: تحریک می‌کنند، تبلیغ سوء می‌کنند و جلوی تبلیغ انبیا را می‌گیرند. این فضایی مجازی هم الآن همین کار را می‌کند؛ این فضایی مجازی در اثر تحریک قوا و شهوات و مانند آن و تبلیغ سوء راه مسجدها را بستند **﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾** [۱۸] و راه فساد را باز کردند، کار ائمه کفر این است؛ وگرنه اگر راه انبیا باز بود، راه مسجدها باز بود، امکانات «علی السویه» بود، بودجه «علی السویه» بود، راه ازدواج «علی السویه» بود و راه اقتصاد مقاومتی «علی السویه» بود ما دیگر معنادی نداشتیم، ما فقیری نداشتیم و ما بیکار نداشتیم تا این مشکلات دامن گیرمان شود، اما همه اینها راه‌ها را بستند **﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾** و آن راه فساد را باز گذاشتند و اینها آلوده شدند؛ لذا دو کار و دو گناه کردند.

### هشدار قرآن به مغالطه بودن جدی گرفتن بازی دنیا

یکی از ابتکاراتی که قرآن کریم دارد که بعد فرمود مبادا بازی، شما را سرگرم کند دو خطر هست: یکی اینکه شما در میدان بازی هستید، یکی اینکه آن کسی که شما را اینجا آورده می‌گرداند او در حقیقت بازیگر است یک انسان حکیم وقتی می‌بیند این بازیگران فوتبال و امثال ذلک با هم دعوا می‌کنند این رنج می‌برد می‌گوید بازی که برای تفریح است بازی که محکمه قضا نمی‌خواهد شما چرا بازی را جدی گرفتید در میدان بازی اگر کسی ببرد یا ببازد که مهم نیست دعوا ندارد فحش گفتن ندارد بازی، بازی است اینها آمدند بازی را جدی گرفتند خیال کردند یک امر حقیقتی است برای آن سرمایه‌گذاری می‌شود و حال اینکه این برای این است که آدم خستگی‌اش رفع بشود یک مقدار نشاط پیدا کند بازی، بازی است اگر کسی بازی را جدی بگیرد مغالطه کرده است. قسمت ۳/فاطر

### نوآوری دین در تبیین دو مغالطه پیش روی انسان

دو مغالطه است که ذکر آن جزء نوآوری‌های دین است آن مغالطه‌های سیزده‌گانه یا کمتر و بیشتر که لفظی یا معنوی است آن در کتاب‌های منطقی از سه، چهار هزار سال قبل رواج داشت اما دو مغالطه است که اشاره به آن جزء نوآوری‌های دین است یک مغالطه این است که کسی حیوان بشود یعنی تخلیه بشود خیال می‌کند انسان است این فقط در دستگاه دین است یعنی یک انسان، یک موجود غیر انسانی را انسان خیال بکند این غلط‌انداز است یکی اینکه بازی را هزل را جدی بدانند بیان این هم جزء رهاورد دین است این است که فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [۱۹] نه «ما لا تعلمون» فرمود ما حرف‌های

تازه داریم آن حرف این است که چیزهایی می‌گوییم که نه شما شنیدید نه در کتابی خواندید نه می‌توانید یاد بگیرید، فرمود «و یعلّمکم ما لا تعلمون» فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین را فرمود، فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [۲۰] این ﴿مَّا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ غیر از «ما لم تعلم» است یعنی تو آن نیستی که بخواهی یاد بگیری کجا می‌خواهی یاد بگیری. قسمت ۳/فاطر

الف: تبیین مغالطه معرفتی

آن بیان نورانی مغالطه در همان خطبه نهج البلاغه هست که وجود مبارک حضرت امیر فرمود شیطان درون کعبه دل می‌رود آنجا لانه می‌کند، تخم‌گذاری می‌کند، جوجه می‌پروراند این خاطرات که می‌بینید اینها دابّه‌های نفسانی هستند فرمود: «فَبَاضَ» تخم‌گذاری می‌کند «و فرّخ» جوجه می‌پروراند، «دَبَّ و درّج» اینکه در نماز و غیر نماز، انسان گرفتار خاطرات است همین است وقتی این‌طور شد آن وقت «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» [۲۱] کلّ انسان را تخلیه می‌کند تمام کارها را با دست و پای انسان انجام می‌دهد با زبان او حرف می‌زند، با چشم او نامحرم را نگاه می‌کند این در حقیقت شیطان ممثّل است خیال می‌کند انسان است این حدیث شریفی که چند بار خوانده شد هر چند باری هم که خوانده بشود جا دارد این یک مغالطه است که شیطان نفوذ می‌کند این شخص را تخلیه می‌کند انسانیتش را می‌اندازد دور، شیطنت را درون او می‌گذارد این شیطان ممثّل است و خیال می‌کند انسان است این یک مغالطه است.

ب: بررسی مغالطه اخلاقی

مسئله جدّ و بازی هم همین طور است شما می‌بینید بازی برای این است که انسان یک مقدار خستگی رفع بکند این دیگر فحش دادن و دعوا کردن و محکمه قضایی ندارد بازی، بازی است در قرآن فرمود اگر حکیمی ببیند این بازیگران دعوا می‌کنند لبخند می‌زند که بازی جای دعوا نیست در حالی که خود دنیا هم جز بازیچه چیز دیگر نیست مسئله تعلیم، مسئله تعلّم، مسئله عدل، مسئله اوصاف الهی اینها جدّ است اما من این مقام را دارم تو آن مقام را داری، من باید جلوتر بیفتم تو باید فلان، اینها بازی است این را فرمود: ﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَرِثَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [۲۲] یک ولیّ خدا وقتی اوضاع ما را می‌بیند می‌خندد می‌گوید اینها برای بازی دارند دعوا می‌کنند اگر این پنج قسم را در سوره مبارکه «حدید» با ﴿أَنَّمَا﴾ حصر کرده ﴿اعلّموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ این پنج‌تاست که همه‌اش بازی است

در بخش دیگر فرمود این پنج‌تا را خلاصه بکنی ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ [۲۳] اینکه من باید باشم، من باید جلو بیفتم، من باید این لقب را بگیرم این بازی است بازیگری ما را بازی می‌دهد به نام شیطان، فرمود او شما را بازی می‌دهد او غرور است این کار، غرور است نه بازی دنیا شما را سرگرم کند نه آن بازیگر که فرمانده شماست شما را سرگرم کند او دشمن جدی شماست ما همان‌طوری که این بازی‌ها را می‌بینیم می‌خندیم می‌گوییم اینها برای چه چیزی دارند دعوا می‌کنند اوحدی از اهل ایمان هم وضع ما را می‌بینند و به ما می‌خندند که اینها برای چه چیزی دارند دعوا می‌کنند. این بیان نورانی قرآن است که مبدا هزل را جدّ ببندارید این مغالطه است بازی، بازی است حکمت، حکمت است در دنیا حکمت فراوان است علم فراوان است مبدا شما بازی را با حکمت خلط بکنید این می‌شود مغالطه اخلاقی، آنجا اگر حیوانیت را با انسانیت خلط کردید می‌شود مغالطه معرفتی. قسمت ۳/فاطر

## پدر و مادر

در اینجا بخش‌هایی که در سوره مبارکه «عنکبوت» راجع به پدر و مادر هست در آیات دیگر هم همین مطلب را مطرح فرمودند. مستحضرید وقتی گفتند اسلام دین جهان‌شمولی است یعنی برای جهانیان برنامه دارد اگر همه اینها مسلمان شدند که دین همه را دعوت می‌کند برای آنها برنامه دارد اگر بعضی‌ها مسلمان بودند بعضی‌ها موحد غیر اسلامی بودند مثل اهل کتاب، برنامه دارند بعضی‌ها یا مشرک‌اند یا ملحد برای اینها برنامه دارد بالأخره ما مسلمان‌ها با آنها باید زندگی بکنیم یا نکنیم اگر گفتند ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [۱۶] است، ﴿ذِكْرِي لِّلنَّاسِ﴾ [۱۷] است، ﴿لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [۱۸] است، ﴿كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ [۱۹] است برای همه مردم جهان برنامه دارد برنامه‌های بین‌المللی اسلام غیر از برنامه‌های محلی و منطقه‌ای است محلی همین نماز و روزه و احکامی است که با همه اینها آشنا می‌باشیم الحمدلله و باید انجام بدهیم منطقه‌ای آن است که مشترکات بین ما و اهل کتاب است اما بین‌المللی بین ما و جهانیان است فرمود شما هر دینی که پدر و مادرتان دارند یا اصلاً دینی ندارند این اصول را باید مطابق اسلام درباره آنها رفتار بکنید در جریان وفای به عقد این‌طور است، وفای به عهد این‌طور است، ادای امانت این‌طور است، صدق این‌طور است، رعایت امنیت و امانت این‌طور است فرمود پدر و مادر شما چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی، چه زرتشتی، چه مشرک، چه ملحد پدر و مادر هر دینی دارند یا بی‌دین محض‌اند احترام آنها را باید حفظ بکنی این جزء برنامه‌های بین‌المللی اسلام است برنامه منطقه‌ای نیست برنامه محلی نیست فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ توصیه هم معنایش در قبال وجود نیست که اگر گفتیم این سفارش است این توصیه است

کاري به امر ندارد در بعضي از موارد وقتي ذات اقدس الهي از توصيه و ايضا سخن به میان آورده در پايان فرمود: **﴿فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾** [۲۰] در سوره مبارکه «نساء» ملاحظه فرموديد صدر آيه سخن از توصيه است آيه يازده سوره مبارکه «نساء» اين است **﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾** در جريان ارث، در پايان آيه فرمود: **﴿فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾** مبدا خيال كنيد اينها يك سفارش استحبابي است نه، اينها فريضة است در اين جريان هم [كه فرمود: **﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾**] اين امر به احسان است يعني واجب است كه انسان به پدر و مادرش احسان كند امر الهي است و اين امر را در موارد فراواني ذات اقدس الهي بازگو کرده در سوره مبارکه «اسراء» آنجا هم سخن از دستور به احسان به پدر و مادر است قسمت ۳/عنكبوت

فرمود: **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾** (يك) **﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾** (دو) اينها چون مجراي فيض خالقيت اند احترام به اينها را در کنار مسئله توحيد ذكر مي كند **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَخُضُّ لُهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾** [۲۱] يك وقت هم به همين مناسبت اين نکته عرض شد كه يكي از علماي بزرگوار سيّد محترمي بود در شهر وجيه المله بود اين حسينيّه ساخت مردم كمك كردند، حمام ساخت مردم كمك كردند، مسجد ساخت كمك كردند، يك وقت نزد ما گله كرد گفت كه ما همه اين كارها را كرديم حاضر شديم ولي خواستيم براي سالمندان خانه بسازيم كسي ما را كمك نمي كند گفتم از اين مردم بايد تشكر بكني نبايد گله بكني مردمي كه حاضر نيستند در شهرشان خانه سالمندان باشد هر كسي پدر و مادر خودش را خودش اداره مي كند اينها بركت اند اينكه مسجد نيست كه كمك بكنند اينكه حسينيّه نيست شرف يك ملت اين است كه پدر و مادر خود را حفظ بكنند چه توقعي داري كه خانه سالمندان حالا الان كه متأسفانه بچه ها در مهدكودك مي روند خب نبايد توقع داشت اين بچه، پدر و مادر خودش را در خانه نگهدارد اين هم مي برد در خانه سالمندان اينكه عاطفه نديد اين هفت سالي كه بچه در آغوش پدر و مادر است يك دانشكده عاطفه است مگر مي شود آدم هفت سال در آغوش پدر و مادر باشد بعد پدر و مادر خودش را ببرد در خانه سالمندان؟! گفتم بايد از اين مردم قدرداني بكني، تشكر بكني مردم خيرند بله مسجد مي سازند ولي خانه سالمندان كه مثل مسجد و حسينيّه نيست خب اين دين است فرمود اگر پدر پير شد مادر پير شد مبدا بيري خانه سالمندان خودت نگهداري كن اين مي شود عاطفه.

نظام، نظام عاطفي است جامعه، جامعه عاطفي است جامعه عاطفي كه نه بيراهه مي رود نه راه كسي را مي بندد. فرمود توحيد محترم است احترام پدر و مادر هم محترم است در آيه چهارده سوره مبارکه «لقمان» فرمود: **﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾** در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: **﴿قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ**

إِحْسَانًا﴾ خب اینکه احترام پدر و مادر را در سوره مبارکه «اسراء» در کنار توحید ذکر می‌کند، شکرگزاری از پدر و مادر را در کنار شکرگزاری ذات اقدس الهی ذکر می‌کند برای اینکه اینها مجرای فیض خالقیت‌اند بعد فرمود این اختصاصی به اسلام، به یهودیت یا مسیحیت یا زرتشتیت یا صابئی بودن ندارد مشرک هم باشد همین‌طور است ملحد هم باشد این‌طور است اگر هم مشرک بودند مبادا بگویند چون حالا مشرک‌اند و کافرند من بروم اینها را تحویل خانه سالمندان بدهم این کار را نکنید البته اگر اصرار دارند که شما - معاذ الله - دست از توحیدتان بردارید اصلي است که جزء جوامع الکلم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق [۲۲]» «این به منزله قانون اساسی است آبی از تخصیص است آبی از تقیید است این اصلي نیست که بگوییم حالا کلی است «خَرَجَ مِنْهُ مَا خَرَجَ» نه قابل تخصیص است نه قابل تقیید است که بگوییم در فلان جا می‌شود بگوییم «المأمور معذور» و طاعت خلق را بر معصیت خالق مقدم نداریم فرمود: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [۲۳] لا في الدين, لا في الآخرة» در دنیا با اینها از راه معروف رفتار کنید نیازهای اینها را برطرف کنید واجب النفقه شما هستند باید نفقه اینها را بدهید ولو ملحد باشند اما حالا حرف اینها را بخواهید در مسائل دینی گوش بدهید این‌چنین نیست هم در آیات دارد که ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ هم در روایت از وجود مبارک حضرت هست که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق». آیاتی که در زمینه احترام پدر و مادر هست دو قسم است يك قسم صرف اطلاق است که خدای سبحان سفارش کرد امر کرد که به اینها احسان کنید بعضی از آیات مُعَلَّل است که اینها در دوران کودکی تلاش و کوشش کردند ﴿وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ﴾ کذا، بنابراین حقّ مسلم بر شما دارند شما این کار را نکنید. پس این دو طایفه از آیات، ما را دستور می‌دهد که احترام اینها را حفظ بکنیم در حدود همان برنامه‌های دنیایی اما بیش از آن حق نداریم و خدای سبحان هم اجازه نداد ولو آنها اصرار بکنند. قسمت ۳/ عنکبوت

انبیا را که ذات اقدس الهی می‌ستاید می‌فرماید یحیی کسی بود که نسبت به پدر و مادرش احترام می‌کرد عیسی کسی بود که نسبت به مادرش احترام می‌کرد خب این يك فضیلت الهی است در سوره مبارکه «مریم» درباره حضرت یحیی آیه چهارده این است که ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا﴾ در همان سوره مبارکه «مریم» آیه ۳۲ درباره حضرت عیسی (سلام الله علیه) دارد که ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ احترام به پدر و مادر به عنوان برجسته‌ترین وصف انبیا آمده است این دستور الهی است. سوره مبارکه «لقمان» به این صورت است آیه چهارده ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾ برای اینکه ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَمَيْنٍ﴾ این دلیل را اول ذکر می‌کند، ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ



**الْمَصِيرُ**) در سوره مبارکه «احقاف» هم به همین صورت است آیه پانزده سوره مبارکه «احقاف» این است **(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا)** برای اینکه **(حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي)** کذا و کذا، چه آن طایفه اولی چه طایفه ثانیه ما را دستور می‌دهد که به پدر و مادر احترام کنیم. عاق والدین، عَقَّ یعنی عَصِي، عُقُوق یعنی عصیان، عاق اسم فاعل است یعنی عاصی، عاق والدین شدن یعنی معصیت کردن اینها از گناهان کبیره است این می‌گوید که برای من فلان کار را انجام بده این نافرمانی می‌کند معصیت می‌کند این معصیت کبیره است چون حرف پدر و مادر را گوش نداد اطاعت از پدر و مادر واجب است یك وقت است که یك خواهش بی‌جا دارند یك وقت است که نه، مریض است می‌گوید برو برای من این دارو را تهیه کن مورد نیاز اوست یك وقت خواهش بیجا دارد تمّای بیجا دارد هیچ، تمّی بیجا و خواهش بیجا نه، نیازمند است به پسر گفته برو این کار را برای من انجام بده و این نمی‌رود و پدر را می‌رنجاند خب یك وقت است که پدر یك کس دیگری را دارد یا نمی‌رنجد یا بر اساس عاطفه‌ای که به پسر دارد رنجیده خاطر نمی‌شود قلبش درد نمی‌آید که خب هیچ! اما یك وقت نه، قلبش درد می‌آید این می‌شود معصیت کبیره عقوق والدین از معاصی بزرگ است این کار خطر دارد. قسمت ۳/ عنکبوت

حالا در آیه محلّ بحث که فرمود اگر پدر و مادر امر کرده شما باید این امر را اطاعت کنید مقید هم کرده فرمود اگر یك وقت اینها توقع بیجا داشتند خواستند - معاذ الله - از نظر اعتقاد با اینها هماهنگ باشید این کار را نکنید **(وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ)** در صدر اسلام عده‌ای به جوان‌هایشان گفتند شما باید دست از دین جدید [یعنی اسلام] بردارید آنها آمدند حضور پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آیه نازل شد که **(فَلَا تُطِعْهُمَا) [۲۴]** اینجا دو برهان ذکر فرمود. **(وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)** اگر شما بخواهید حرف اینها را در مسائل اعتقادی گوش بدهید این حرام است اینجا نهی است **(فَلَا تُطِعْهُمَا)** شرک را ذات اقدس الهی چند قسمت بیان فرمود یکی اینکه تو دلیلی نداری که شرک حق است و توحید باطل است دوم این بالاتر، نه تنها تو دلیلی نداری احدي دليل ندارد براي اینکه شرک، دلیل‌پذیر نیست پس یك بار قضیه، قضیه شخصی است یك بار قضیه به عنوان موجه کلیه است قضیه شخصی این است که تو که دلیلی نداری شرک حق است چرا حرف اینها را گوش می‌دهی **(وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)** ما هم در سوره مبارکه «اسراء» گفتیم **(لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) [۲۵]** چیزی را که علم نداری تبعیت نکن هر کاری که می‌کنی باید عالمانه باشد صغرا را در سوره مبارکه «عنکبوت» بیان فرمود، کبرا را در سوره مبارکه «اسراء»، فرمود تو عالم نیستی (یک) چیزی هم که علم نداری نباید به

دنبالش بروی (دو) پس نباید به دنبال حرف پدر و مادر مشترک بروی (سه) این صغرا و آن کبرا و این هم نظم منطقی اش. بعد يك حرف جهاني مي زند مي فرمايد اصلاً شرك، برهان پذیر نیست مثل اینکه يك وقت بگوئیم که آقا اگر پدر و مادرت به تو گفتند دو دوتا پنج تا تو چون علم نداری و نمی توانی ثابت کنی حرف اینها را گوش نده بعد در بخش دیگر به عنوان موجه کلیه بگوئیم آقا دو دوتا پنج تا برهان پذیر نیست آنجایی که دارد ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ﴾ که قبلاً بحثش در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت همین است این به نحو موجه کلیه است در پایان سوره مبارکه «قصص» یعنی آیه ۸۸ هم همین است که فرمود: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ در سوره مبارکه «مؤمنون» که به صورت مبسوط بحث شد یعنی آیه ۱۱۷ سوره مبارکه «مؤمنون» این بود ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ در محل نصب است تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾، ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ برهان پذیر نیست مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی ادعا کند دو دوتا پنج تا که دلیل ندارد حکمه کذا، این «که دلیل ندارد» وصف آن دو دوتا پنج تا است ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ﴾. قسمت ۳/ عنکبوت

## تصور

کلمه «حسبان» یعنی گمان یا توهم اینها همه اش مربوط به قضایاست در مفردات نه قطع راه دارد نه ظن راه دارد نه شك راه دارد نه توهم راه دارد چون مفرد حکم ندارد اینها مسائلی است مربوط به حکم، اگر جایی حکم باشد انسان محمولی را برای موضوعی ثابت کند این یا به نحو قطع است یا به نحو ظن است یا به نحو شك است یا از این طرف وهم است و مانند آن اما در مفردات که حکمی نیست جا برای قطع و ظن و حسبان و امثال ذلك نیست اینکه فرمود: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ﴾ خیال کردند ﴿أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا﴾ اینها خیال کردند همین که گفتند «آمنّا» اینها را رها می کنند این يك تصدیق است اگر تصدیق نباشد جای هیچ کدام از این امور نیست چون در مفردات نه صواب است نه خطا الآن انسان این ستون را می بیند باصره نه اشتباه می کند نه به مقصد می رسد باصره فقط دیدن را به عهده می گیرد اما تشخیص اینکه آیا واقعاً آن مرئی همین است که به رؤیت بیننده آمده یا نه این کار ذهن است اگر ذهن خطا کرده نباید خطای ذهن را به حساب باصره آورد برخی ها خیال می کنند که این چشم اشتباه می کند برای اینکه ستاره به این بزرگی که در آسمان است ما آن را كوچك می بینیم چشم اشتباه نمی کند چشم که حکم ندارد تا اشتباه بکند چشم يك دستگاه فیزیکی است می گوید در این فاصله نوری فراوان من ستاره را این قدر می بینم و باید هم همین قدر ببیند اگر

بزرگتر از این می‌دیدید دیگر چشم نبود باصره نبود اشتباه می‌کرد، اگر کسی بخواهد حکم این باصره را به مقصد برساند وظیفه‌اش این است بگوید که من در فلان نقطه که ایستاده‌ام با فاصله نوری چند سال، فلان ستاره را این قدر می‌بینم این درست است اما بگوید ستاره این قدر است خودش اشتباه کرده نه باصره به دو دلیل نمی‌شود باصره را متهم کرد یکی اینکه باصره، حس است حس، حکم ندارد مفردات ارائه می‌کند تصور که خطا و صواب و اینها بر نمی‌دارد تصوّر، تصوّر است صواب و خطا و صدق و کذب و اینها برای قضیه است برای حکم است وقتی که حکم نباشد که خطا نیست بنابراین بحث مفردات سر جایش محفوظ است ثانیاً اگر کسی خواست حکم صحیح بکند باید بگوید من در فاصله مشخص، ستاره را به این اندازه می‌بینم اما آیا آن ستاره در حدّ خود به همین اندازه است یا بزرگتر از آن است چقدر بزرگتر است آن را باید علوم دیگر مشخص کنند جسبان، گمان برای قضیه است برای تصور نیست اینها قضیه‌ای دارند و آن این است که می‌گویند: «اذا قلنا أن نحن مؤمنون كفي» «همین! قسمت ۱/ عنكبوت

## تصادف

امروز هم که خیلی‌ها به کیوان رسیده‌اند، همین فکرهای جاهلیت را دارند! چند وقت قبل عرض کردم که من نگاه می‌کردم کاملاً رسیدن به ستاره کیوان را بررسی کردند، طول و عرضش را بررسی کردند، عمقش را بررسی کردند، سیاه‌چاله‌ها را بررسی کردند، کار عمیق علمی بود! اما مدام این گزارش‌گر می‌گفت که تصادفاً این طور شد! این نظم دقیق علمی که اگر به شما می‌گویند دانشمند برای آن است که گوشه‌ای و ذره‌ای از ذرات نظم عالم را بلد هستی! آن‌که این نظم را خلق کرد عالم نیست؟! ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾! [۲۹] می‌گویند تصادفاً این طور شد! پس الآن هم همین طور است! منتها یک جاهلیت مدرن است. فرمود: ﴿وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّنُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. فرمود در جواب آنها بگو که دنیا جای آزمون است، ما که شما را نمی‌توانیم بعد از مرگ دوباره بیازماییم! بعد از مرگ هر کسی باید به پاداش و کیفر اعمال خودش برسد: ﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ﴾ اول، ﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾ بعد از مرگ دنیا، ﴿ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ﴾ که حیات بعد از موت است ﴿إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ که این ﴿يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن کریم مثل اصطلاح «بالضّرورة» است؛ وقتی محمول ضروری ذاتی موضوع بود و بدیهی بود، می‌گویند قضیه، قضیه ضروریه است؛ وقتی گفتند دو دوتا چهارتا، این دو دوتا چهارتا قضیه‌ای است که دو بعلاوه دو مساوی است با چهار، این گزاره و آن نهاد، این محمول و آن موضوع، این را که جهت بدهی - یعنی قضیه موجه باشد - می‌گویند چه؟ می‌گویند

دو دوتا چهارتا «بالضَّرورة». یک وقت است شما می‌گویید: «الانسانُ ناطقٌ» یک موضوع و محمول دارد، یک وقت «زیدٌ عالمٌ» یک موضوع و محمول دارد، وقتی گفتند موجه کنید؛ یعنی به او جهت بدهید، می‌گویید «الانسانُ عالمٌ بالامکان، الانسانُ ناطقٌ بالضَّرورة»؛ این «بالضَّرورة» جهت این قضیه است. اصطلاح **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾** به منزله «بالضَّرورة» است در فرهنگ قرآن کریم. قیامت حق است **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾**، معاد حق است **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾**، بهشت حق است **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾**، **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾**، [۳۰] این **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾** یعنی شک‌بردار نیست، تردیدپذیر نیست و مانند آن. فرمود: **﴿اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾**، چون مضمون این آیه در اول سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً گذشت؛ در سوره مبارکه «یونس» آیه سه به بعد این بود: **﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَقْلًا تَذَكَّرُونَ﴾** این یک؛ **﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾** [۳۱] آیه سه و چهار سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً این مطلب بحث شد، چه اینکه در سوره مبارکه «ص» هم این بحث شد، در سایر سُور هم آن‌جا که دارد خدا نظام را «بالحق» خلق کرد - چه «باء» مصاحبه باشد و چه «باء» ملابسه باشد - مبسوطاً بحث شد. قسمت ۹/جائیه/تسنیم

## تبلیغ

ما يك تعليم داريم يك تعليل، يك تبليغ داريم يك تكرار اين چهار امر را از هم جدا كنيد در كارهاي مهندسي يك معمار كار آمد به آن نوجواني كه مي‌خواهد معماري ياد بگيرد مي‌گويد اين بنا را با اين وضع بچين اين مقدار سيمان اين مقدار آهن اين مقدار ميل‌گرد اين مقدار مثلاً بتون بريز اين بنا را بچين اين ياد مي‌گيرد و مي‌شود معمار خوب اما نمي‌داند كه چرا بايد اين قدر ميل‌گرد بريزد اين قدر آهن بريزد اين قدر سيمان بريزد وقتي درس مهندسي خوانده، علت اين كار را مي‌فهمد كه چطور اين بار سنگين را اين ستون حمل مي‌كند و اگر ستون عمودي باشد قدرتش چقدر است و كماني باشد قدرتش چقدر است اگر عمق اين ستون فلان مقدار باشد دوامش چقدر است كمتر باشد دوامش چقدر است اينها را نمي‌داند ولي وقتي فنّ مهندس را خواند ياد مي‌گيرد پس ما يك تعليم داريم يك تعليل، در بحث‌هاي فقهي ما هم همين‌طور است اول مي‌گويند فلان چيز واجب است فلان چيز حرام است بعد وقتي به جوهر رسيد علت وجوب را مي‌فهمد، علت

حرمتش را می‌فهمد که امام (علیه السلام) اینجا این‌طور دستور داد، امام (علیه السلام) آنجا این‌طور دستور داد علتش را می‌فهمد. پس يك تعليم است بعد تکميل آن يعني تعليل است، این در رشته‌های علمی؛ اما آنها که اهل علم و حوزه و دانشگاه نیستند با تبلیغ زندگی می‌کنند وقتی چیزی را به آنها گفتید اینها باور می‌کنند از يك رسانه رسمي، وقتی ده بار، بیست بار گفتی این تکرار به منزله تعليل آنهاست دیگر دست بردار نیستند خیال می‌کنند همین حق است و «لا ريب فيه» اگر چیزی را از يك رسانه رسمي شنیدند اول باور می‌کنند وقتی ده بار، بیست بار شنیدند این باورشان معلل می‌شود در حدّ خودشان این را می‌گویند استخفاف، شستشوي مغزي. فرمود: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾ برهانی بر مسئله نیاورد گفته که زعيم کشور باید با طلا و نقره و قصر و اینها باشد موسی (سلام الله علیه) که این حرف‌ها را ندارد کم کم دوبار و ده بار و بیست بار خودش گفته، دیگران گفته اینها باور کردند که زعيم يك ملت باید با جلال مادي و طلا و نقره باشد آیه ۵۲ به بعد سوره مبارکه «زخرف» این است فرعون گفته بود: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ \* فَلَوْلَا أَلْفِي عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ \* فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾ گفتند موسی که طلا و نقره ندارد با يك چوب‌دستی آمده او که قصر ندارد او که طلا ندارد او که زیور ندارد اینها هم باور کردند گفتند زعيم باید کسی باشد که طلا داشته باشد با این شستشوي مغزي از آنها اطاعت گرفته. قسمت ۲۱/روم

### نهی قرآن از سبک وزنی و به استخفاف کشاندن دیگران

می‌فرمایند مبدا اگر چهارتا جاهل، چهارتا کار کردند باعث بشود که شما از آن معیار اصلي فاصله بگیرید یا عصبانی بشوید یا کار سبک‌مغز انجام دهید یا غضبناک بشوید؛ شبیه آن آیه است که فرمود: ﴿وَلَا يَجْرَمَنَّكُمْ سَنَانُ قَوْمٍ عَلَيَّ إِلَّا تَعْدِلُوا إِيَّاهُ﴾ [۳۳] اگر عده‌ای حرف بد زدند مبدا این باعث بشود که شما هم - خدای ناکرده - دهن‌تان باز بشود حرف‌های تلخ بزنید حرف‌های بد بزنید حرف‌های اصلاً نزنید نه خودتان این حرف سبک را بزنید نه اگر کسی استخفاف کرد شما حرف سبک بزنید ﴿وَلَا يَسْتَخَفَّنَا الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ نه خودت خفیف‌گوي باش نه کسی باعث استخفاف تو باشد ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخَفَّنَا الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾. قسمت ۲۱/روم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾، البته «عند الكل» دليل بر حجيت خبر واحد نیست و همه محققين گفتند این دليل نیست؛ اما فوايد فراواني براي فرهنگ‌سازي دارد؛ جامعه را آرام می‌کند، این کار حرام

است، گزارش دروغ، خبر دروغ و رسانه‌های دروغی جامعه را ناآمن می‌کنند، مضطرب می‌کنند، اینها جزء «مُرَجِّفِينَ فِي الْمَدِينَةِ» هستند. [۶] در سوره مبارکه «احزاب» فرمود اینها که مُرَجِّف هستند، اگر دست بردارند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. «مُرَجِّف»، اینکه می‌گویند فلان شخص آراجیف می‌گوید، این آراجیف از «رَجَفَهُ» است، «رَجَفَهُ» یعنی لرزه. [۷] در صحنه قیامت راجفه‌ای است **تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ**، [۸] پس لرزه است، لرزه‌های متعدّد است. خبری هم که جامعه را لرزان می‌کند، جزء آراجیف است، رَجَفَهُ است و لرزه ایجاد می‌کند. در سوره مبارکه «احزاب» آیه شصت فرمود: **(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ، يَكُ؛ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) که اینها «ضعیف الایمان» اند، دو؛ (وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ)، سه؛ مُرَجِّف یعنی کسی که گزارش‌های بی‌اساس نقل می‌کند که فلان کس این طور گفته! فلان رسانه این طور گفته! فلان روزنامه این چنین نوشته! کسانی که رَجَفَهُ و لرزه در جامعه ایجاد می‌کنند، اگر اینها دست بردارند: (لَنُعْرِضَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا)؛ من دستور می‌دهم که تو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها را تأدیب کنی! پس معلوم می‌شود که این **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ)**، یک کار اساسی و فرهنگی را بیان می‌کند. درست است که دلیل حجّیت خبر واحد نیست؛ اما می‌گوید خبر دروغ، جامعه را می‌لرزاند، اینها راجفه ایجاد می‌کنند، اینها لرزه ایجاد می‌کنند و امنیت جامعه را به هم می‌زنند. اینها اگر دست بردارند، در ردیف منافقین قرار می‌گیرند، در ردیف **(وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)** قرار می‌گیرند.**

**بنابر این خبر دروغ، جامعه را ناآرام می‌کند؛** چه اینکه کتمان حق هم جامعه را ناآرام می‌کند. هر کس مُرَجِّف باشد؛ یعنی جامعه را بلرزاند، «إِذَا بَاطَلِ الْبَاطِلِ أَوْ بَكَتَمَانَ الْحَقِّ»، جزء مرجفون خواهد بود و لرزه در جامعه، سلب اطمینان و امنیت از جامعه، جزء گناهان نابخشودنی است. بنابر این آیه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ)** از بهترین آیات قرآن کریم است برای برقراری فرهنگ عمومی و تمدنی که مبادا دروغ بگویید! حالا چون آیه بعد همین را تأیید می‌کند که اگر این ولیدی که برادر مادری عثمان بود و یک خبر دروغی داد که **«بني المصطلق»** [۹] قصد دادن زکات نداشتند و قصد داشتند در برابر نظام اسلامی بایستند! اگر اینها دست به شمشیر می‌بردند و جنگ راه می‌انداختند، مسئول آن چه کسی بود؟ فرمود این کارها را نکنید، جامعه را به لرزه در نیاورید و ایرباً ایربا نکنید. **(وَ اعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ)** که **(لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ)**؛ اینها برکات آن گزارش‌های صحیح و امنیت است. صدق و آرامش و امنیت؛ جامعه را، فرهنگ را و مردم را آرام می‌کند، این **(أَطَعَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)**، [۱۰] همین است؛ حالا تنها لازم نیست که امنیت، امنیت نظامی باشد که انسان از غارتگران مسلّح

بترسد، همین ناآمنی خودش عذابی الیم است. البته این آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾**، همچنان مطالب فراوانی دارد که - ان شاء الله - ممکن است در بحث‌هایی بعد ذکر بشود. قسمت ۱۰ / حجرات / تسنیم

**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾**، البته «عند الكل» دلیل بر حجیت خبر واحد نیست و همه محققین گفتند این دلیل نیست؛ اما فواید فراوانی برای فرهنگ‌سازی دارد؛ جامعه را آرام می‌کند، این کار حرام است، گزارش دروغ، خبر دروغ و رسانه‌های دروغی جامعه را ناآمن می‌کنند، مضطرب می‌کنند، اینها جزء «مُرَجِّفِينَ فِي الْمَدِينَةِ» هستند. [۶] در سوره مبارکه «احزاب» فرمود اینها که مُرَجِّف هستند، اگر دست بردارند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. «مُرَجِّف»، اینکه می‌گویند فلان شخص آراجیف می‌گوید، این آراجیف از «رَجَفَهُ» است، «رَجَفَهُ» یعنی لرزه. [۷] در صحنه قیامت راجفه‌ای است **﴿تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾**، [۸] پس لرزه است، لرزه‌های متعدّد است. خبری هم که جامعه را لرزان می‌کند، جزء آراجیف است، رَجَفَهُ است و لرزه ایجاد می‌کند. در سوره مبارکه «احزاب» آیه شصت فرمود: **﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ﴾**، یک؛ **﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾** که اینها «ضعیف‌الایمان» اند، دو؛ **﴿وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾**، سه؛ مُرَجِّف یعنی کسی که گزارش‌هایی بی‌اساس نقل می‌کند که فلان کس این طور گفته! فلان رسانه این طور گفته! فلان روزنامه این چنین نوشته! کسانی که رَجَفَهُ و لرزه در جامعه ایجاد می‌کنند، اگر اینها دست بردارند: **﴿لَنُعْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾**؛ من دستور می‌دهم که تو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها را تأدیب کنی! پس معلوم می‌شود که این **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾**، یک کار اساسی و فرهنگی را بیان می‌کند. درست است که دلیل حجیت خبر واحد نیست؛ اما می‌گوید خبر دروغ، جامعه را می‌لرزاند، اینها رجفه ایجاد می‌کنند، اینها لرزه ایجاد می‌کنند و امنیت جامعه را به هم می‌زنند. اینها اگر دست بردارند، در ردیف منافقین قرار می‌گیرند، در ردیف **﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾** قرار می‌گیرند.

**بنابراین خبر دروغ، جامعه را ناآرام می‌کند؛ چه اینکه کتمان حق هم جامعه را ناآرام می‌کند.** هر کس مُرَجِّف باشد؛ یعنی جامعه را بلرزاند، «إِذَا بَاطَلُ الْبَاطِلِ أَوْ بَكَتَمَانَ الْحَقَّ»، جزء مرجفون خواهد بود و لرزه در جامعه، سلب اطمینان و امنیت از جامعه، جزء گناهان نابخشودنی است. بنابراین این آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾** از بهترین آیات قرآن کریم است برای برقراری فرهنگ عمومی و تمدنی که مبدا دروغ بگوید! حالا چون آیه بعد همین را تأیید می‌کند که اگر این ولیدی که برادر مادری عثمان بود و یک خبر دروغی داد که **«بَنِي الْمِصْطَلِقِ»** [۹] قصد دادن زکات نداشتند و قصد داشتند در برابر نظام اسلامی بایستند! اگر اینها دست به شمشیر می‌بردند و جنگ راه می‌انداختند، مسئول آن چه کسی بود؟ فرمود این کارها را نکنید، جامعه را به لرزه در نیاورید و ارباً اربا نکنید. **﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ﴾**



اللَّهِ) که **(لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ)**؛ اینها برکات آن گزارش‌های صحیح و امنیت است. صدق و آرامش و امنیت؛ جامعه را، فرهنگ را و مردم را آرام می‌کند، این **(أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)**، [۱۰] همین است؛ حالا تنها لازم نیست که امنیت، امنیت نظامی باشد که انسان از غارتگران مسلح بترسد، همین ناآمنی خودش عذابی الیم است. البته این آیه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)**، همچنان مطالب فراوانی دارد که - ان شاء الله - ممکن است در بحث‌های بعد ذکر بشود. قسمت ۱۰ / حجرات / تسنیم

## ذکر

لزوم آشنایی مؤمنین به سیره نبوی و تبعیت آن همان‌طوری که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) به آن اصول و اخلاق و آداب الهی آشنا شدند مؤمنان هم به تبعیت آن حضرت باید به امور الهی آشنا بشوند چون هر انسانی هر لحظه در معرض آسیب و گزند است این وسوسه، انسان را رها نمی‌کند آن ابلیس که از درون وسوسه می‌کند شیاطین انس هم که از بیرون آسیب می‌رسانند لذا فرمود: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)** خلی به یاد خدا باشید البته ذکر زبانی رقیق‌ترین و نازل‌ترین ذکر است لذا کمترین ثواب را دارد ذکر الهی که یاد قلبی خداست آن بهترین ثواب را دارد.

## معنای اخلاص در حدیث «من قال لا اله الا الله مخلصاً»

شما این روایات نورانی که مرحوم صدوق در توحید نقل کرد آنجا ملاحظه فرمودید که فرمود: «مَنْ قَالَ لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه ان تحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عز و جلّ [۱۱]» فرمود اگر کسی مخلصاً این کلمه را بگوید اهل بهشت است بعد در ذیل حدیث، خود حضرت اخلاص را معنا کرده فرمود اخلاص این کلمه این است که این کلمه مانع گناه او باشد «مَنْ قَالَ لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه ان تحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عز و جلّ» آن وقت این می‌شود ذکر و یاد قلبی، نام لسانی يك درجه ثواب دارد یاد قلبی چندین درجه.

تبیین مصادیق ذکر و یاد خدا



مطلب دیگر اینکه یاد خدا تنها به همان صورت ذهنی نیست هر عمل خیري که قربة الي الله باشد یاد خداست نماز، روزه، حج، عمره، صدقه، احسان، صلّه رحم، رعایت پدر و مادر، حقّ همسایه‌ها، حقّ جامعه اسلامی، رعایت فقرا، رعایت نظام همه اینها ذکر الله است اگر کسی برای رضای خدا دارد نظامش را حفظ می‌کند مردم را تأمین می‌کند همسایه‌ها را رسیدگی می‌کند فقرا و بی‌سرپرستان را تأمین می‌کند این ذکر الله است پس اعمال و عبادات، ذکر الله است اعم از عبادت و توصلیاتی که به قصد قربت انجام می‌شود ملاحظه بفرمایید که در جریان نماز فرمود: **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾** [۱۲] و در سوره «جمعه» تشویق به نماز جمعه را به عنوان تشویق به ذکر خدا یاد کرده است که **﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾** [۱۳] نه «فاسعوا اليها» با اینکه اسم ظاهر قبلاً ذکر شد اگر می‌فرمود «اليها» کافی بود از نماز جمعه به عنوان «ذکر الله» یاد می‌کند یا از اصل صلوات به عنوان «ذکر ی» یاد می‌کند خب همین فضیلتی که برای نماز است برای زکات هم است ملاحظه فرمودید این روایت نورانی که درباره نماز وارد شده که «**الصلاة قربان کلّ تقی**» [۱۵] [۱۴] «درباره زکات هم آمده است [۱۷] [۱۶] یعنی هر انسان باتقوایی اگر بخواهد به خدا نزدیک شود قربة الي الله کار بکند مقرب عند الله باشد قربانی او، وسیله تقرب او زکات است پس **﴿اذكروا الله ذكراً كثيراً﴾** مصادیق فراوانی دارد کثرت عددي از يك سو، تكثر صنفی از سوي دیگر همه اینها مشمول کثرت یاد خداست جریان تسبیح هم زیر مجموعه ذکر است ذکر تسبیح بعد از ذکر از باب ذکر خاص بعد از عام است.

### سرّ مراجعه انسان به ذات اقدس ربوبي

برای اینکه انسان وقتی ذات اقدس الهی را از هر نقصي منزّه دانست به او مراجعه می‌کند به دو دلیل برای اینکه نقص خودش را می‌یابد خب همه ما فقر و نیاز خودمان را احساس می‌کنیم به کسی باید مراجعه کند که این دو صفت را داشته باشد يك: او خودش هیچ حاجتی نداشته باشد دو: به ما گفته باشد حاجتت را از من هم بخواه خب هر دو را ذات اقدس الهی دارد فرمود شما **﴿الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾** [۱۸] هستید، **﴿وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾** [۱۹] خب اگر خدا **﴿غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾** [۲۰] است که است و به ما فرمود که هر چه نیاز دارید از خدا بخواهید و فرمود: **﴿لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾** [۲۱] پس وجهی ندارد ما از او چیزی نخواهیم پس **﴿سَبِّحُوهُ﴾** تسبیح بکنید او را تقدیس کنید او از حاجت منزّه است (يك) از خُلف وعده منزّه است (دو) چه بهتر که به سراغ او برویم (سه) **﴿وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾**. قسمت ۱۹/احزاب

## دلالت آیه (سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) بر لزوم ذکر دائمی انسان

مطلب بعدی آن است که ما در تعبیرات محاورات ادبی و عرفی هم می‌گوییم اول و آخر وقتی گفتیم اول و آخر یعنی این وسط هم داخل است اگر گفتیم اول و آخر جمعیت، اول و آخر محفل یعنی وسط هم داخل است اگر گفتند صبح و شام یعنی وسط روز هم داخل است اینکه فرمود: (وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) تعبیرات عرفی ما هم همین‌طور است می‌گوییم صبح و شام این صبح و شام یعنی وسط روز هم مندرج تحت این زمان است (وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) بنابراین هم از نظر زمان هم از نظر کیفیت و عدد ما موظفیم زیاد به یاد حق باشیم برای اینکه مرتب در معرض وسوسه و آسیب شیطانیم این‌طور نیست که او يك وقت خسته بشود و بیکار باشد و رها کند تعطیلی در کار شیطننت نیست.

پرسش: اینکه پیامبر فرمود: « ذکر علی عبادۀ [۲۲] . »

پاسخ: بله این هم از مصادیق ذکر است ولایت این‌طور است امامت این‌طور است و نظر به حضرت امیر عبادت است چون ذکر به معنای لفظ نیست هر کاری که انسان را متوجه نام خدا بکند عبادت است.

تسبیحات حضرت زهرا (س) از مصادیق بارز ذکر کثیر

پرسش: تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) از مصادیق...

پاسخ: آن ذکر کامل است جزء بهترین تعقیبات نماز هم همین است.

پرسش: در ذیل (ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا) آمده که تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) مصداق ذکر کثیر است.

پاسخ: بله یکی از مصادیق روشن ذکر کثیر است این تفسیر مفهومی نیست تطبیق مصداقی است از

بارزترین مصادیق ذکر کثیر همین تسبیح نورانی حضرت است. (وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) یعنی مرتب

بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید. قسمت ۱۹/ احزاب

## تبیین تقدّم تفکر انفرادی بر بحث‌های لجنه‌ای و تضارب آرا

مسئله فکر کردن غیر از مسئله تضارب آرا و بحث کردن است در درجه اول انسان به تنهایی می‌نشیند

شب در کتابخانه‌اش فکر می‌کند بعد روز به مباحثه می‌نشیند اینکه به بحث‌های لجنه‌ای یعنی گروهی

سفارش کردند اینکه گفتند تضارب آرا در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که

فرمود: «اضربوا بعض الرأي ببعض يتولد منه الصواب [۱]» این از بیانات حضرت است که در غرر و درر آمدی آمده است این تضارب آرا محصول آن رأی‌هایی است که انسان شبانه فکر کرده است شب، تنهایی ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ [۲] جا برای مطالعه است، جا برای عبادت است چه برای عبادت، ناشئه شب و نشئه شب خیلی بهتر از روز است چه برای فکر چه برای مطالعه و امور علمی ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ محصول فکر شبانه و تنهایی را آن‌گاه برای تکمیل در لجنه‌ها به صورت تضارب آرا مطرح کنید حالا دو نفر شد بیش از دو نفر شد اینجاست که «اضربوا بعض الرأي ببعض يتولد منه الصواب» یعنی رأی تحصیل‌کرده را نه برای تحصیل رأی دور هم جمع بشوید خودتان رأی تحصیل کنید در شب، آن را برای تکمیل در بحث‌های روزانه حالا یا دو نفر یا لجنه‌ای بحث کنید آن را تکمیل کنید این «اضربوا بعض الرأي ببعض» برای مباحثه است نه برای مطالعه، این ﴿ثُمَّ تَنَفَّكُوا﴾ برای مطالعه است. در مطالعه و فکر کردن قسمت مهم، تنهایی اثر دارد حداکثر ممکن است دو نفر باشد اما اگر بخواهید بحث کنید باید فکر حاصل‌شده را در مبحث، در مباحثه عرضه کنید تا تکمیل بشود. پس يك موعظه است نه دو موعظه و منظور، نهضت است و نهضت علمی است آن نهضت علمی، اول ﴿نَاشِئَةَ اللَّيْلِ﴾ بهتر است فرادا بهتر است حداکثر مثلاً، بعد معلوم بشود که ﴿مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ﴾.

### اثبات ثبوت و معاد با نهضت واحده فکری

اینکه شما می‌گویید - معاذ الله - این حرف مطابق با عقل و علم نیست، نه، مطابق با عقل و علم است. شما که الله را قبول دارید مشرکان الله را قبول داشتند فرمود نهضتتان الهی باشد حالا که شما الله را قبول دارید برای قُرب الي الله نهضت کردید و به این نتیجه رسیدید که او عاقل است ببینید او چه می‌گوید او دو حرف دارد یکی اینکه من نذیرم از طرف خدای سبحان انذار می‌کنم، یکی اینکه شما را انذار می‌کنم شما با مُردن نمی‌پوسید در برابر تمام کارهایتان مسئول هستید و عذاب الهی هم نقد است و شدید هم است من شما را به وحی و نبوت خودم از يك سو، به معاد الهی از سوي دیگر دعوت می‌کنم. این اصول سه‌گانه دین، اصلش توحید بود اینها مبدأ را قبول داشتند خدا می‌فرماید شما که الله را قبول دارید پس برای رضای الله نهضت علمی بکنید این نهضت علمی ثابت می‌کند که او عاقلانه سخن می‌گوید این تهمت‌هایی که می‌زنید [که قرآن] سحر است و شعبده است و کهان است و یا او را به جنون متهم بکنید نیست خوب که بحث بکنید این دو مطلب برای شما ثابت می‌شود: یکی اینکه او بشیر است، نذیر است، از طرف خدا خبر می‌دهد؛

دوم اینکه اندارش هم مربوط به مسئله معاد است که هیچ راهی برای فرار نیست. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾ این ﴿أَنْ تَقُومُوا﴾ عطف بیان است (یک) دو مطلب نیست یکی قیام مثنا و فرادا، یکی تفکر؛ آن مقدمه است برای این، اگر دو مطلب بود که «إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِاثْنَيْنِ» بود نه ﴿بِوَاحِدَةٍ﴾ (دو). مطلب سوم هم این است که تفکر غیر از آن بحث‌های لجنه‌ای است آن بحث‌ها برای تکمیل رأی حاصل شده است نه برای تحصیل اصل رأی ﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾ حالا که روشن شد او عاقلانه سخن می‌گوید خوب که بررسی کنید این دو مطلب که یکی نبوت است و دیگری معاد روشن می‌شود ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ﴾ می‌شود پیامبر ﴿بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ می‌شود معاد. قسمت ۲۰/سبا

هنر

در این بخش هم فرمود که آنها این‌طور هستند، وقتی ﴿إِذَا أَنْخَنْتُمْوَهُمْ فَسُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً﴾، وقتی قبول کردند ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾، آن وقت برادرانه زندگی می‌کنید ولو حالا کافر باشند! پرسش: ... با توجه به اینکه بسیاری از دانشمندان بدبین هستند نسبت به آینده، آیا؟ پاسخ: هیچ هم بدبین نیستند، به خودشان بدبین باشند! بسیاری از دانشمندان که جهان را با حس و تجربه می‌شناسند نه با عقل، ممکن است که این‌طور باشند. فیلمی که به نام مبارک پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) است، همان دوران کودکی آن حضرت است، باید تکمیل بشود تا دوران جوانی، میانسالی و دوران پایان عمر حضرت را نشان بدهد، این می‌شود هنر! آن هنری که از خیال به حس می‌آید و از حس به خیال می‌آید یک دور باطلی است، این دیگر پرورنده نیست! این بازی است، نه هنر! هنر آن است که معقول را محسوس بکند و جامعه را عقلانی بکند؛ اگر پیامی از بالا نیاید که جامعه را بالا نمی‌برد! این فیلم باید تکمیل بشود، آن مسئولین باید برای این سرمایه‌گذاری بکنند. این بیان نورانی که مرحوم کلینی از حضرت نقل کرد، در بحبوحه جنگ، حضرت فرمود که برو تو را بخشیدم! این جهان را اصلاح کرد! ایران این را شنید، روم این را شنید، طولی نکشید که این دو امپراطوری را اسلام گرفت، وگرنه حجاز مگر می‌توانست ایران قدر را آرام بکند؟! ایرانی که قدم به قدمش یا سنگر است یا شیار است یا دفاع است، مگر چهار تا عرب حجازی می‌توانستند این امپراطوری ایران و روم را در مدت کوتاه رام بکنند؟ هیچ ممکن نبود! این طبرستان قدم به قدم شیار است و کوه است و درّه، مگر ممکن بود کسی طبرستان را فتح کند؟! اما دفعاتاً به استقبال قرآن و عترت آمدند! بشر تشنه «حق» است، اینها دیدند این پیام حق است و از سلاطین قبلی هم به ستوه آمدند، وقتی ایران و روم را اسلام گرفت، دیگر خاورمیانه که بیش از این دو قطب نداشت، وقتی در قرآن دارد که ﴿غَلَبَتِ الرُّومُ﴾؛ [۱۷] رومی‌ها شکست خوردند، دیگر فاعل معلوم است که ایرانی‌ها فاتح

شدند؛ مثل آن روزی که این دو همسنگ هم بودند، یعنی شوروی سابق با آمریکا، اگر می‌گفتند شوروی شکست خورد یعنی آمریکا پیروز شد یا اگر می‌گفتند آمریکا شکست خورد یعنی شوروی پیروز شد، اینکه فرمود: **﴿عَلَيْتِ الرُّومُ﴾** دیگر فاعل نمی‌خواهد، برای اینکه غیر از ایران چه کسی می‌تواند روم را شکست بدهد؟ **﴿وَوَحَدُفٌ مَّا يُعْلَمُ جَائِزٌ﴾**، معلوم بود که ایران فاتح است! بعد **﴿وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّئَاتِي﴾**، [۱۸] هر دو را همین حجاز گرفته، حجاز برای این دو امپراطوری یک حیات خلوتی بود! بشر تشنه «حق» است، الآن همین فیلمی که به نام مبارک حضرت است اگر تکمیل بشود دوران نبوتش، دوران مبارزاتش، دوران حکومتش، دوران قبل از هجرتش و دوران بعد از هجرتش عرضه بشود این می‌شود هنر و بقیه بازی است! از بازی و «لعب» کاری ساخته نیست! این «لعب» ریشه آن از همین لعاب دهان است، با لعاب دهان هیچ تشنه‌ای سیر آب نمی‌شود؛ اگر تشنه‌ای مقداری آب دهان را در کنار لب جمع بکند می‌شود لعاب، با این عطش کسی فرو نشسته نمی‌شود. با «لعب» و بازی جامعه متمدن نمی‌شود، بلکه با هنر جامعه متمدن می‌شود. هنر از بالا می‌آید به پایین و دست پایینی را می‌گیرد می‌آورد بالا، از عقل به حس و از حس به عقل که جامعه را می‌کند عقلانی؛ این کار هنر و خاصیت هنر است. قسمت ۴/محمد/تسنیم

### دلیل دینی بودن همه علوم در جهان‌بینی توحیدی

فرمود: **﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾** الآن مهم‌ترین مسئله روز یکی اسلامی شدن دانشگاه است یکی هم تحوّل علوم انسانی است. آن بخش اول مناسبت‌های قبلی گذشت که ما علم غیر دینی نداریم چه اینکه بنا بر جهان‌بینی مادی ما - معاذ الله - علم دینی نداریم وقتی بر اساس جهان‌بینی مادی دین شده فسون و فسانه دیگر علم دینی نخواهیم داشت اما اگر بر اساس جهان‌بینی توحیدی که حق است عالم را شناختیم انسان را شناختیم ما علم غیر دینی نداریم که بحثش مبسوطاً گذشت.

### ارکان سه‌گانه علوم در جهان‌بینی توحیدی دال بر تکامل آن

اما حالا که ثابت شد ما علم دینی داریم دو نحو ثابت می‌شود یکی اینکه بالأخره جهان، خلقت است وقتی خلقت‌شناسی مطرح شد فرض ندارد دینی نباشد معلوم، فعل خداست عالم، فعل خداست عقل، فعل خداست ما در فعل خدا غرقیم می‌شود فعل خدا را کسی بشناسد و دینی نباشد ما می‌گوییم بحث در شناخت فعل معصوم

و قول معصوم دیني است آن وقت بحث در شناخت فعل خدا دیني نیست؟! الآن چرا تفسیر علم دیني است برای اینکه مفسّر میگوید خدا چنین گفت، خب آن استاد دانشگاه هم هر لحظه میگوید خدا چنین کرد بحث درباره فعل خدا دیني نیست بحث درباره قول خدا دیني است؟! بر اساس جهان بینی توحیدی ما علم غیر دیني نخواهیم داشت که مبسوطاً گذشت اما حالا مباني علوم انساني چیست الآن در صدد تحوّل علوم انساني اند خب این حوزه باید مباني را کاملاً تنظیم کرده، تدوین کرده در اختیار آن بزرگانی قرار بدهد که میخواهند علوم انساني را بر اساس دین طرح کنند در بحث های قبل هم داشتیم که در هر امری يك مواد هست، يك مباني هست، يك منابع که مواد را از مباني میگیرند، مباني را از منابع میگیرند ما در فقه و اصول همین کار را داریم در حقوق هم همین طور است در اخلاق هم همین طور است این مواد فقهی که الآن در رساله ها است این را از مباني میگیرند که مباني در اصول مشخص می شود کسی مبنایش این است که با شكّ در مقتضی می شود استصحاب کرد یکی میگوید نمی شود، یکی مبنایش این است که در زمانیات استصحاب جاری است یکی میگوید نمی شود، یکی مبنایش در اقلّ و اکثر ارتباطی است یکی میگوید نیست و مانند آن این مباني را در اصول تنظیم می کنند به استناد این مباني، مواد را در فقه استنباط می کنند آن وقت این مباني را از چه چیزی میگیرند از منبع میگیرند منبع، کتاب است و سنت معصومین (علیهم السلام) است و عقل استدلالی، پس ما يك منبع داریم به نام قرآن و عترت و عقل برهانی و يك مبنا داریم و يك مواد.

### تمام نبودن ارکان علوم در جهان بینی مادی دال بر نقص آن

دیگران که جهان بینی توحیدی ندارند مبناي بی منبع دارند فقط از فکر خودشان میگیرند چون این فکرشان الهی نیست و مادی است با هوا آمیخته است بنابراین طبق میل خودشان مباني استنباط می کنند و از این مباني، موادّ حوقی در می آورند.

### ثمره تلخ نقص جهان بینی مادی در زندگی انسان

الآن شما می بینید در سازمان ملل به آن کشوری که در جنگ جهانی قدرتمندتر بود و بیشتر گشت و اسلحه گرم تری و کشنده تری داشت حقّ و تو دادند اینها این را به عنوان يك حقّ مسلم می دانند اینها این حقّ

وتو را دارند جز بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ [۴] است چون اینها در جنگ جهانی پیروز شدند بیشتر کشتند یا بیشتر می‌توانند بکشند یا اسلحه کشنده‌تر دارند حق با اینهاست اینها اگر چیزی را نفی کردند نفی می‌شود حقّ و تو یعنی این، ولو دیگران هر چه بگویند این فلسطینی بیچاره ده‌ها سال است که آواره است خب این را به عنوان قانون پذیرفتند و دنیا هم دارد با همین می‌گردد این جز بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ چیز دیگر که نیست سرّش آن است که چون منبع ندارند بر اساس هوس و میل، مبنا درست می‌کنند از این مبنا، موادّ حقوقی و اخلاقی و فرهنگ و هنر و اینها در می‌آورند. قسمت ۱۴/۱ روم

### لزوم منبع‌شناسی در تحول مبانی علوم انسانی

اگر کسی خواست مبانی علوم انسانی را متحوّل کند که در سایه این مبانی آن علوم متحوّل بشود باید بررسی کند که در جهان ما چندتا منبع داریم مردم روزگار یا مادّی محض بودند می‌گفتند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ [۵] و انسان با مرگ می‌پوسد نه از پوست به در بیاید و بعد از مرگ خبری نیست چه اینکه قبل از مرگ خبری نبود ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ این تفکر باطل الحاد است یا مشرک‌اند نظیر برخی از بودایی‌ها و برهمنی‌ها نه همه آنها اینها اگر هم بت‌ها را می‌پرستند نظیر آنچه در صدر اسلام بود برای اینکه مشکلات مادی اینها را حل کند نه مشکلات بعد از مرگ را، اگر مشرکان حجاز می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [۶] یا می‌گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [۷] نه یعنی شفاعت اخروی که نگذارند ما جهنم برویم معنای شفاعتی که مشرکین طلب می‌کردند این بود که این بت‌ها نزد خدا شفیع ما بشوند که باران مناسب بیاید اقتصاد مناسب بیاید بیماران ما درمان بشوند و مانند آن و از نظر اینها بعد از مرگ - معاذ الله - خبری نبود که نبود اینها تقریبشان، استشفاعشان در حوزه مادّیت بود و لاغیر پس آنها انسان را هم با مرگ پوسیده‌شده می‌پنداشتند و لاغیر و خدایی قائل بودند که در زندگی اینها تأثیر مستقیم نداشت یا نه، الحاد نیست شرک نیست توحید است. قسمت ۱۴/۱ روم

### ثمره منبع‌شناسی، اسلامی شدن علوم انسانی

اگر توحید است - کما هو الحق - جهان‌بینی ما بر اساس توحید است انسان‌شناسی ما ما بر اساس توحید است پیوند انسان و جهان ما بر اساس توحید است باید سیاست ما، اقتصاد ما، جامعه‌شناسی ما، فرهنگ ما،

هنر ما و سایر علوم انسانی که هر کدام از اینها زیرمجموعه فراوانی دارند موادشان مشخص بشود که از مبانی می‌گیرند آن مبانی‌شان باید مشخص بشود که از منبع و حیانی می‌گیرند عمده اثبات این منبع و حیانی است.

### ارتباط دادن ملك و ملكوت انسان با امر به اندیشه توحیدی (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ)

این کریمه که می‌فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا) این چهار اصلی که سیدنا الاستاد در بحث جداگانه فطری بودن دین مشخص کردند [۸] این را حتماً ملاحظه بفرمایید اینها در تحول علوم انسانی تأثیر سازنده‌ای دارد. اگر ثابت شد که انسان مبدی دارد به نام خدا و منتهایی دارد باز به نام خدا که (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) [۹] و بدنی دارد که با نظام خلقت مادی هماهنگ است و روحی دارد که با ساختار نظام ملکوتی هماهنگ است اگر سیاسی هست سیاست آمیخته ملك و ملكوت است اگر اقتصاد هست اقتصاد آمیخته ملك و ملكوت است جامعه‌شناسی بشرح ایضاً مدیریت بشرح ایضاً هنر و فرهنگ بشرح ایضاً. قسمت ۱۴/روم

### تبیین هنر اسلامی به عنوان نمونه‌ای از تحول در علوم انسانی

يك وقت است هنر، سینما یا فیلم است که از حس به خیال و از خیال به حس دور باطلی دارد این هرگز هنر اسلامی نخواهد شد این يك سرگرمی است این هنر نازل است يك وقت است نه، يك هنرمند تحصیل کرده يك معقولات عالیه دارد (يك) این معقولات را هنرمندانه در محدوده متخیله خود نازل می‌کند (دو) متخیله هیچ ارتباطی به قوه خیال ندارد در حوزه متخیله این را کارگردانی می‌کند وقتی در حوزه متخیله کارگردانی شد خروجی‌اش را به عالم خیال می‌دهد عالم خیال گردگیری می‌کند صاف می‌کند شفاف می‌کند به حس می‌دهد این می‌شود هنر اسلامی که حقیقتی را انسان نازل می‌کند و این می‌شود منتزل يك وقت است که حرف، حرف نازل است نظیر آنچه شما در دیوان منوچهری دامغانی و امثال ذلك می‌بینید این يك هنر است ادبیات است کمتر کسی مثل ایشان بتواند بهار به بیابان شما ببیند چندین درخت را چندین میوه را چندین برگ را چندین طعم را چندین خواننده را و بلبل‌ها را ردیف می‌کند در يك شعر انسان متحیر می‌شود اما همه‌اش از باغ گرفته شده این شعر نازل است اما وقتی به سراغ غزل حافظ می‌روید می‌بینید این منتزل است از جای دیگر آمده این می‌گوید «دوش دیدم که ملانك در میخانه زدند [۱۰]» از دیشبش



خبر می‌دهد از فرشته خبر می‌دهد از در میخانه خبر می‌دهد آن میخانه‌ای که در بهشت فرمود: **(أَنْهَارٌ مِنْ حَمْرِ لَدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ)** [۱۱] از آنجا خبر می‌دهد هنرمندانه آن معقول را به متخیله می‌آورد بازسازی می‌کند از متخیله به خیال می‌دهد از خیال به حس می‌دهد می‌شود «دوش دیدم که ملائکه در میخانه زدند» این می‌شود هنر منتزل اگر سینما بخواد اسلامی بشود فیلم بخواد اسلامی بشود بخواد عقلي بشود سازنده بشود که شدنی است اول باید آن معارف را يك هنرمند بداند که چیست، انسان از کجا آمده به کجا می‌رود چه باید بکند و اگر متخیله قوی ندارد وارد این کار نشود و اگر خیال سازنده ندارد وارد این حوزه نشود و اگر متخیله قوی دارد و خیال قوی دارد لکن حسّ بازیگری خوبی ندارد وارد نشود این سه حس باید خیلی فعال و شاداب باشد متخیله همان است که ترکیب می‌کند تجزیه می‌کند چون ما قوه‌ای داریم به نام خیال که صورت‌ها را درک می‌کند قوه‌ای داریم به نام واهمه که معنا را درک می‌کند قوه‌ای داریم به نام متخیله که در هسته مرکزی اینها قرار دارد صورت را از خیال می‌گیرد معنا را از واهمه می‌گیرد اینها را به هم دوخت و دوز می‌کند انسان ده سر درست می‌کند انسان بی‌سر درست می‌کند اینها کار متخیله است نه کار قوه خیال این کاریکاتورها برای قوه متخیله است نه قوه خیال بعد خروجی‌اش را می‌دهد به خیال بعد می‌دهد به عالم حس خب. قسمت ۱۴/روم

### بررسی تفاوت فاحش اندیشه توحیدی و مادی در زندگی انسان

حالا اگر کسی بر اساس تعلیمات دین معتقد شد جهان، خدایی دارد انسان، خدایی دارد و پیوند انسان و جهان را خدا تنظیم کرد و انسان مسافر است و برای ابد بعد از مرگ می‌ماند و مرگ را می‌میراند نه بمیرد این يك ره‌توشه می‌خواهد اگر سیاست است باید با این هستی هماهنگ باشد اقتصاد بشرح ایضاً و مانند آن شما می‌بینید الآن بخش اقتصاد دنیا با ربا دارد می‌گردد و دین، ربا را جنون می‌داند این دو مینا بر اساس دو جهان‌بینی است **(الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ)** [۱۲] رباخوار و رباگیر مخبطاند این کجا و آن کجا! همان‌طوری که حقّ و تو دادن به ابرقدرت خبط است رباگیری و ربا دادن هم خبط است اینها به دو جهان‌بینی برمی‌گردد او می‌گوید قرض‌الحسنه بالاتر از صدقه است بر در بهشت نوشته است که قرض‌الحسنه هجده برابر پاداش دارد صدقه ده برابر [۱۳]، خب این کجا آن کجا! اگر انسان يك حقیقت گسترده و دامنه‌داری است و ره‌توشه‌اش باید از منبع الهی گرفته شود فطرت را باید شکوفا کرد و شناخت نه طبیعت را. قسمت ۱۴/روم

## نتیجه گیری

پس از مرحله کسب اطلاعات حسی، انسان قاعدتا بایستی بر یافته های خود تفکر و اندیشه نماید تا از تمام آورده های این نعمت خدادادی بهره وافر ببرد . اما در طی این مرحله با چالشهایی که در واقع یافته های غیر حقیقی است مانند خیال، گمان، وهم، قیاس و ... روبرو میشویم که نیاز به مذاقه لازم در تصمیم گیری را میطلبد تا از بروز یک تصمیم نا رسیده و غیر معقول جلوگیری کرد .

هر کدام از مراحل غیر کامل در مرحله تفکر و اندیشه موجب تصمیم گیری نادرست میشود لذا بایستی این فرایند ادامه یافته تا با معیارهای منطقی و ارزشی مکتب مقایسه و ارزیابی شود .

در این مراحل است که نقش عوامل نطفه ، لقمه ، تفکرات زمینه ای ، رسوبات اعمال گذشته ... بسیار قابل ملاحظه است .

در مقابل توفیقات و فیوضات الهی نیز مانند الهام ، اشراق و... در صورت وجود لیاقتهای لازم در انسان بروز می نماید . که موجب پدیده هایی مانند نوآوری ها ، ابتکارات و اختراعات و... میگردد .